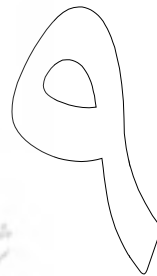


نظریه موازنه قدرت والتز: نقد و بررسی کارآمدی آن در عصر حاضر



* بهاره سازمند

** ابوالفضل عظیمی

*** علی اکبر نظری

* بهاره سازمند عضو هیات علمی مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران می‌باشد.
(sazmand_bahareh@yahoo.com)

** ابوالفضل عظیمی کارشناس ارشد دانشگاه تهران می‌باشد.

*** علی اکبر نظری دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی می‌باشد.

تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۱۱

فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۹، صص ۲۷۴-۲۵۱.

چکیده

براساس برخی نظریه‌های مشهور و سنتی روابط بین‌الملل از جمله نوواقع‌گرایی به صرف وجود شروط و شرایط حداقلی چون آنارشی نظام بین‌الملل و وجود قدرت‌ها و کشورهایی که به دنبال حفظ بقا خود باشند، ما شاهد بازی موازنه قدرت خواهیم بود و این انتخاب از پیش تعیین شده کشورها می‌باشد. اما واقعیت این است که در عرصه عمل با وجود گذشت نزدیک به دو دهه از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان دوره جنگ سرد، هنوز در عرصه بین‌المللی موازنه قوایی صورت نگرفته است و لذا ذهن هر پژوهشگری به صورت طبیعی با سؤالات زیادی مواجه می‌شود از جمله این که علم روابط بین‌الملل چه توضیحی می‌تواند در این زمینه داشته باشد؟ هدف از ارائه این مقاله تلاش برای پاسخ به سؤالات مذکور است. بدین منظور ابتدا نظریه توازن قدرت والتز مورد بررسی قرار گرفته و با بازبینی نقطه نظرات وی در این زمینه، نظر منتقدان درباره مشکلات منطقی و ناسازگاری‌های تاریخی در ارتباط با این نظریه بررسی می‌شود. سپس مفروضات نظری نوشتار حاضر ارائه شده و به عوامل تأثیرگذار بر اتخاذ رفتارهای متفاوت دولت‌ها در نظام بین‌الملل از جمله جهت‌گیری موازنه قدرت پرداخته می‌شود و در بخش پایانی نیز نتیجه‌گیری و جمع‌بندی ارائه می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: موازنه قدرت، کشورهای تجدیدنظر طلب، هم‌ژمون، یک‌جانبه‌گرایی و قطبیت، والتز

مقدمه

در آستانه پایان دهه اول قرن بیست و یکم، حاصل تلاش‌های امریکا برای ایجاد جهان تک‌قطبی تاکنون بر وفق مراد این کشور پیش رفته و بسیاری از اهداف امریکا در جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس و سلطه بر منابع انرژی محقق شده است. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دستاویز لازم را برای امریکا فراهم نمود تا به بهانه مبارزه با تروریسم با رقبا و دشمنان خود برخورد نموده و با لشکرکشی به افغانستان و عراق در موضع یک قدرت برتر در جهان قرار گیرد. هرچند اقدامات یک جانبه امریکا با انتقادات گسترده‌ای از سوی کشورهای اروپایی و دیگر کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و افکار عمومی مواجه شد و وجود مقاومت در برابر خواسته‌های هژمون^(۱) را نمایان ساخت، ولی هیچ‌یک از اینها شرایط کلی صحنه بین‌المللی را تغییر نداد و ائتلافی علیه امریکا تشکیل نگردید. ناتوانی روسیه در اتخاذ واکنش مؤثر در جنگ ناتو علیه صربستان نشان داد این کشور هنوز نتوانسته در قامت قدرت بزرگی که محدوده نفوذ خود را تعریف و از آن دفاع نماید ظاهر شود. چین به آرامی برنامه‌های توسعه ملی و گشایش به سوی جهان را به پیش می‌برد و دست‌کم تا یک دهه دیگر قادر به ایجاد مزاحمت جدی برای امریکا نخواهد بود. اروپای واحد نیز به‌رغم پیشرفت‌هایی که در زمینه اقتصادی و وحدت پولی داشته است، هنوز از بحران هویت رنج می‌برد و به هیچ روی نتوانسته خود را از ناتو بی‌نیاز سازد و عملیات ناتو در یوگسلاوی ضعف اروپا در برابر امریکا را نمایان ساخت. (احمد نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۹۵)

با وجود گذشت نزدیک به دو دهه از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان دوره جنگ سرد، هنوز این سؤال باقی است که چرا سایر کشورها در مقابل برتری



یک‌جانبه آمریکا به استراتژی موازنه قدرت^۱ در برابر آمریکا دست نزده و استراتژی‌های دیگری اتخاذ نموده‌اند؟ عدم همراهی برخی از کشورهای مهم اروپایی با آمریکا در تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، تقویت جایگاه و توسعه ناتو در مقابل عدم توسعه و ضعف مفرط سیاست امنیت و دفاعی اروپا^۲ و سایر موضوعات، شک و تردید بیشتری نسبت به نظریه موازنه قدرت و التز ایجاد نموده است. بسیاری از واقع‌گرایان انتظار داشتند ناتو پس از جنگ سرد از میان برود درحالی‌که این سازمان به ابزاری برای اعمال هژمونی آمریکا در اروپا تبدیل گشته و دکتترین آن به نحوی گسترش یافته که منافع آمریکا را تأمین نماید. (Posen, 1984: 9)

آنچه که از واکنش کشورهای جهان، چه قدرتمند و چه متوسط و ضعیف در دوره پس از جنگ سرد و در مواجهه با برتری آمریکا بر می‌آید، اتخاذ سیاست موازنه قدرت نبوده است. کشورهای کوچک و ضعیف استراتژی دنباله‌روی^(۳) را انتخاب نموده‌اند و کشورهای قوی‌تر همچون روسیه، چین، انگلیس، فرانسه و غیره نیز استراتژی موازنه قدرت در برابر آمریکا را اتخاذ نکرده‌اند. سؤالات متعددی در این زمینه مطرح می‌شود، از جمله: علم روابط بین‌الملل چه توضیحی می‌تواند در این زمینه داشته باشد؟ مشکلی که بطور متناوب برای کشورها در عرصه سیاست بین‌الملل رخ می‌دهد این است که چگونه با قدرت گرفتن روزافزون یک کشور و جاه‌طلبی‌های هژمونیک متعاقب آن مواجه شوند؟ معمول‌ترین استراتژی که در این میان از سوی کشورها اتخاذ می‌شود چیست؟ کشورها در این وضعیت چه واکنشی از خود نشان می‌دهند؟

پاسخ ارائه شده از سوی مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل عبارت است از اینکه سایر کشورها یا بایستی نسبت به افزایش قدرت خویش (ایجاد توازن درونی) اقدام نمایند و یا با کشورهای دیگر ائتلاف نمایند (ایجاد توازن بیرونی) تا از خیزش قدرت سوم جلوگیری نموده و امنیت و بقای خود را تأمین نمایند. کنث والتز یکی از بنیانگذاران واقع‌گرایی ساختاری بر این اعتقاد است که در نظام بین‌المللی که آنارشیک، مشخصه اصلی و اساسی آن است و هیچ قدرت یا دولت فراملی برای

1. Balance of Power

2. European Security and Defence Policy (ESDP)

اجرای قوانین وجود ندارد، «رفتاری که کشورها از سوی نظام به آن واداشته می‌شوند ایجاد توازن است و نه دنباله روی». (Waltz, 1979: 125-6)

با این حال زمانی که به بررسی رخدادهای تاریخی و نیز برخی موارد کنونی می‌پردازیم، درمی‌یابیم که کشورها در مواجهه با تهدید خیزش یک هژمون یا امپراتور جهانی، استراتژی ایجاد توازن را انتخاب نمی‌کنند. در بسیاری از موارد کشورها با اجتناب از مسئولیت خود، از ورود به کشمکش و برخورد، خودداری نموده و یا از هژمون بالقوه دنباله‌روی می‌نمایند. چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ چه انگیزه‌هایی در پس این رفتار کشورها نهفته است؟ چه عواملی نقش اساسی در فرآیند تصمیم‌گیری کشورها ایفا می‌کنند؟ چگونه انتخاب‌های مختلف استراتژیک بر بقا و موفقیت کشوری تأثیر می‌گذارد و منافع و هزینه‌های ناشی از آن چه خواهد بود؟ این نوشتار بر آن است تا پاسخ سؤالات فوق را ارائه نماید.

بدین منظور ابتدا نظریه توازن قدرت والتز مورد بررسی قرار گرفته و با بازبینی نقطه نظرات وی در این زمینه، نظر منتقدان (مشکلات منطقی و ناسازگاری‌های تاریخی در ارتباط با این نظریه) بررسی می‌شود و سپس مفروضات نظری نوشتار حاضر ارائه شده و در بخش بعدی نوشتار به عوامل تأثیرگذار بر رفتار کشورها اشاره می‌شود و در بخش پایانی نیز نتیجه‌گیری و جمع‌بندی ارائه می‌گردد. شایان ذکر است روش تحقیق اتخاذ شده در مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

بخش اول: گزاره‌های نظریه موازنه قدرت والتز

کنث والتز در کتاب مشهور خود با عنوان نظریه سیاست بین‌الملل^۱، بنیان‌های واقع‌گرایی ساختاری را بر نظریه موازنه قدرت بنا می‌کند. وی اظهار می‌دارد که سیاست بین‌الملل در نظامی عمل می‌نماید که شاخص اصلی آن آنارشی بوده، هیچ قدرت فراملی در آن وجود ندارد و قدرت هدف‌نهایی محسوب می‌شود. هر کشوری در وضعیت طبیعی^۲ هابزی بسر می‌برد که در جریان رقابت برای بقا، تحت

1. Theory of International Politics

2. State of Nature

فشارهای فوق‌العاده‌ای قرار دارد. این فشارها موجب شکل‌گیری انواع متفاوتی از رفتارها در میان بازیگران می‌گردد؛ از یک طرف بازیگران نظام بین‌الملل را مجبور می‌سازد تا از رفتارهای موفق‌ترین بازیگران الگوبرداری نمایند که این امر منجر به ایجاد واحدهای یکسان و همزیستی میان بازیگران می‌گردد و از طرف دیگر افزایش سریع قدرت یک بازیگر باعث تحریک سایر بازیگران برای افزایش قدرت خود و در صورت عدم کفایت، موجب ایجاد اتحاد میان آنها برای جلوگیری از ظهور هژمون بالقوه می‌گردد و زمانی که موازنه قدرت برقرار شد جاه‌طلبی هژمونیک از میان می‌رود. بنابراین در وضعیت آنارشیک نظام بین‌المللی، موازنه قدرت هم‌چون دست نامرئی آدام اسمیت در بازار عمل می‌کند.

نظریه موازنه قدرت والتز فرض را بر این قرار می‌دهد که کشورها بیشتر تمایل دارند رفتارهای مبتنی بر موازنه را اتخاذ نمایند تا استراتژی‌های دنباله‌روی را، و پدیده ایجاد موازنه کشورها در برابر سایرین، در واقع جنبه منحصر به فرد نظام آنارشیک بین‌المللی است. وی می‌گوید: «بازیگران درجه دوم اگر در انتخاب خود آزاد باشند به سمت طرف ضعیف‌تر متمایل می‌شوند». (Waltz, 1979: 126-127) والتز با اطمینان می‌گوید «سیاست موازنه قدرت هر زمانی که دو پیش‌شرط وجود داشته باشد حکم‌فرما خواهد بود: یکی اینکه نظم نظام، آنارشیک باشد و دیگری اینکه نظام پر از واحدهائی باشد که به دنبال بقا باشند». (Waltz, 1979: 121)

بخش دوم: انتقادات وارده بر نظریه موازنه قدرت والتز

اگرچه نظریه موازنه قدرت والتز به خاطر ساده‌سازی و واضح بودن دارای نقاط قوت است، ولی در توضیح رفتار بازیگران ناتوان است. این نظریه بخوبی برخی از رفتارهای تاریخی کشورهای اروپایی در برابر جاه‌طلبی‌های هژمونیک را توضیح می‌دهد (به‌عنوان مثال رفتار فرانسه در دوره‌های لویی چهاردهم و امپراتوری ناپلئون، رفتار جمهوری وایمار و آلمان نازی) که چرا و چگونه این جاه‌طلبی‌ها سرانجام با شکست مواجه شده و از میان رفت، ولی این تبیین کم‌عمق و سطحی می‌باشد. این نظریه اگرچه بازگشت موازنه قدرت به قاره اروپا را تا حدودی توضیح می‌دهد ولی تحلیل‌های عمیق‌تر نشان می‌دهد هر مبارزه‌ای علیه قدرت





هژمونیک در حال ظهور به واسطه رفتارهایی از بازیگران بوده که ماهیت آنها غیر موازنه‌ای بوده است. برای مثال برخی از کشورها سعی نمودند تا بیطرف باشند و یا از معرکه کشمکش و برخورد دور باشند و برخی دیگر در کنار هژمون نوظهور قرار گرفتند. مثالی دیگر در این زمینه رفتار کشورها در دنیای امروز است. در دنیای پس از جنگ سرد کنونی ایالات متحده به‌وضوح تبدیل به یک قدرت مسلط و نیروی هژمونیک شده است. نظریه والتز پیش‌بینی می‌کند سایر کشورها برای مقابله با برتری امریکا تلاش نموده و این تلاش‌ها به موازنه قدرت جدیدی در سیاست بین‌الملل منجر شود. اما پس از نزدیک به دو دهه این اتفاق نیفتاده است. در مقابل بسیاری از کشورها تصمیم گرفته‌اند با قدرت و برتری امریکا همراهی و مشارکت نمایند. علاوه بر این وقتی تاریخ مناطق غیر اروپایی را مرور می‌کنیم به‌وضوح در می‌یابیم که موازنه قدرت بطور متناوب اتفاق نیفتاده است. ولی در مقابل، قدرت‌ها و امپراتورهای هژمونیک در حوزه سیاست بین‌الملل به دفعات به‌وجود آمده‌اند. در دوره جنگ‌های واحدهای چین^۱ (۲۲۱-۴۷۵ قبل از میلاد) نتیجه نهایی رقابت هفت قدرت، همزیستی این قدرت‌ها نبوده است بلکه منجر به تشکیل قدرت واحدی شده که پس از نابودی شش قدرت دیگر از سوی واحد «کین»^۲ صورت گرفته است. (Zongyou, 2003: 195-229)

محققان و نویسندگان روابط بین‌الملل همچنین بر نظریه موازنه قدرت والتز انتقاداتی وارد می‌کنند که در میان آنها می‌توان به نظریات ارائه شده از سوی استفان والت، راندال شوولر و پل شرودر اشاره نمود. والت اظهار می‌دارد زمانی که کشوری با انتخاب‌های متعدد برای اتحاد مواجه می‌شود، محاسبه میزان ریسک و سطح تهدید به‌عنوان مهم‌ترین عامل در تصمیم‌گیری عمل می‌نماید و نه قدرت. برای مثال اگر کشوری، کشور دیگر را تهدیدی مستقیم برای بقای خود تلقی نماید، بدون در نظر گرفتن برتری قدرت و نفوذ کشور هدف، تلاش خواهد کرد موازنه قدرت ایجاد نماید. از طرف دیگر اگر کشوری، کشور دیگر را از هر جهتی تهدیدی برای بقا خود تلقی نکند، نوعاً

1. China Warring States

2. Qin

به سمت اتخاذ استراتژی موازنه قدرت حرکت نخواهد کرد، حتی اگر کشور مورد گفت‌وگو از برتری محسوس قدرت و نفوذ برخوردار باشد. والت پس از بررسی و تحلیل جامع اتحادهای امریکا و شوروی در خاورمیانه در دوره جنگ سرد، و اتحاد میان آسیای جنوب شرقی و اروپا در دهه ۱۹۳۰ میلادی، به این نتایج می‌رسد: اولاً، کشورها در برابر تهدید و نه صرفاً قدرت به استراتژی موازنه قدرت روی می‌آورند. ثانیاً، در صحنه سیاست بین‌الملل موارد اتخاذ استراتژی موازنه قدرت به لحاظ تعداد از استراتژی دنباله‌روی بسیار کمتر بوده است. اگرچه استراتژی دنباله‌روی تنها از سوی کشورهای ضعیف تحت شرایط ویژه و بطور موقت دنبال می‌شود و استراتژی عمومی و همیشگی نیست. (Walt, 1987: 21-2, 29-33, and 148-52)

شوولر نیز تلاش نموده است تا مفهوم «کشور تجدیدنظر طلب» را وارد ادبیات واقع‌گرایی نماید. وی بر این اعتقاد است که جهان متشکل از کشورهای یکسانی که همه در صدد حفظ وضع موجود باشند نیست، بلکه هم از کشورهای طرفدار وضع موجود و هم از کشورهای تجدیدنظر طلب تشکیل یافته است. کشورهای طرفدار وضع موجود، از نظام بین‌المللی کنونی حمایت نموده و سعی می‌کنند وضعیت و موقعیت خود را در نظام بین‌الملل حفظ نمایند. از سوی دیگر کشورهایی هستند که تحت شرایط موجود از جمله بازنده‌ها بوده و یا برخی اوقات خارج از آن قرار گرفته و لذا تلاش می‌کنند نظام موجود به نحوی دگرگون شود که از وضعیت بازنده خارج شوند. (Schweller, 1994: 87-88) کشورهای طرفدار وضع موجود در مقابل کشورها و اتحادهایی که آنها را به عنوان تهدیدی علیه امنیت خود و یا بطور کلی امنیت نظام تلقی می‌کنند دست به موازنه قدرت می‌زنند. این کشورها به دنبال به حد حداکثر رساندن امنیت خود هستند. اما اولویت اول کشورهای تجدیدنظر طلب از میان بردن نظم موجود و به دست آوردن امتیازات بیشتر است. بنابراین اغلب آنها استراتژی دنباله‌روی از قدرت‌های بزرگ تجدیدنظر طلب را انتخاب نموده و در صدد ایجاد نظام بین‌المللی جدید هستند. این کشورها به دنبال به حد حداکثر رساندن قدرت خود هستند. (Schweller, 1998) شوولر می‌گوید والتز شرایط و موقعیت را تنها از زاویه کشورهای طرفدار وضع موجود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و رفتار دنباله‌روی کشورهای تجدیدنظر طلب را نادیده می‌گیرد و لذا خود به خود

استراتژی دنباله‌روی را نیز نادیده می‌انگارد. در واقع والتز به‌طور اساسی از بررسی و سنجش تئوریک استراتژی دنباله‌روی چشم‌پوشی می‌نماید. (Schweller, 1997: 928-929) شوولر در ادامه اظهار می‌دارد موازنه قدرت معمولاً هزینه زیادی به همراه دارد درحالی‌که دنباله‌روی اغلب به امتیازات غیر منتظره‌ای منتهی می‌شود. بر این اساس، شوولر نتیجه‌گیری می‌کند که سیاست دنباله‌روی در عرصه سیاست بین‌الملل بسیار شایع‌تر از موازنه قدرت است. (Schweller, 1994: 89-104)

پل شرودر هم که از مورخین روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، از منظر واقعیات تاریخی انتقاداتی بر دیدگاه والتز وارد نموده و بر این نظر است که کلیت و شمول نظریه وی با حوادث سده‌های گذشته تاریخ دیپلماسی اروپا سازگاری ندارد. (Schroeder, 1994: 115) وی به این نکته اشاره می‌کند که سیاست دنباله‌روی در میان کشورهای کوچک و قدرت‌های بزرگ بسیار شایع بوده است. علت اصلی عدم اتخاذ استراتژی موازنه قدرت از سوی کشورها هزینه‌های بالای آن است. اکثر کشورها در اغلب شرایط به دلیل عدم توانایی تحمل مسئولیت‌ها و عواقب ناشی از موازنه قدرت، استراتژی کم‌هزینه‌تری انتخاب می‌کنند. شرودر معتقد است هر کشوری که در معرض تهدید قرار می‌گیرد چند استراتژی را می‌تواند اتخاذ و اعمال نماید: موازنه قدرت، پنهان شدن،^(۳) دنباله‌روی و یا استراتژی که در این مقاله از آن با عبارت پا فرا گذاشتن^(۴) یاد می‌شود. در این میان استراتژی موازنه قدرت نادرترین استراتژی اتخاذ شده بوده و معمولاً به‌عنوان آخرین راه‌حل در نظر گرفته شده است، درحالی‌که استراتژی‌های دنباله‌روی و پنهان‌سازی معمول‌ترین آنها بوده است. (Schroeder, 1994: 117-124 and 133-147)

والتز در پاسخ به منتقدین خود می‌گوید نظریه به معنای آیینیه واقعیت بودن نیست. تحمیل مفاد و محتوای تجربی به یک نظریه باعث می‌شود یک نظریه عمومی و کلی تنها به یک توضیح ویژه تبدیل شود. زمانی که از نظریه سیاست بین‌الملل به سمت اعمال و اجرای سیاست خارجی حرکت می‌کنیم می‌توانیم موضوعاتی همچون برآورد سیاستمداران از تهدیدات را در نظر بگیریم، ولی این برآوردها از این طریق تبدیل به بخشی از نظریه نمی‌شوند. (Waltz, 1997: 916) به عبارت دیگر در اعمال سیاست خارجی عواملی همچون ذهنیت افراد تصمیم‌گیرنده نیز در

کنار نظریات سیاست بین‌الملل اهمیت دو چندان می‌یابد هر چند که رویکرد و برآورد تصمیم سازان خارج از اصل نظریه قرار می‌گیرد. والتز از در نظر گرفتن تأثیر واضح سیاست خارجی بر استراتژی کشورها غافل است و در نتیجه استراتژی تقریباً معمول دنباله‌روی را از محدوده توضیحات نظریه روابط بین‌المللی خود کنار گذاشته و آن را در حوزه نظریه سیاست خارجی در نظر گرفته و یا در حد یک استثنا بر قاعده طبقه‌بندی می‌نماید. بنابراین والتز با این کار نظریه خود را بی‌نقض و نفوذناپذیر می‌نماید. (Mouritzen, 1997: 78-79)

بخش سوم: انتخاب‌های استراتژیک کشورها در سایه هژمون

بطور منطقی زمانی که نظام بین‌الملل در وضعیت آنارشی بوده و دولت فراملی‌ای برای اعمال قوانین و مقررات وجود نداشته باشد، خودیاری^۱ به عمده‌ترین ابزار برای بقای کشورها تبدیل می‌شود. فشارهای ناشی از کشمکش و تقابل در کنار ماهیت بی‌ثبات نظام بین‌الملل موجب می‌شود استراتژی موازنه قدرت علیه کشورهای بی‌قدرت آنها به سرعت در حال افزایش بوده و جاه‌طلبی‌های هژمونیک دارند به نظر عقلانی باشد. کشورهایی که به‌طور متناوب از انجام بازی قدرت براساس این قوانین ناتوان باشند سرانجام از میان خواهند رفت، ولی نباید از نظر دور داشت که کشورهایی که در صحنه جنگل‌گونه بین‌المللی عمل می‌نمایند همچون توپ‌های بیلبارد رها نیستند که تنها براساس شرایط و موقعیت خود استراتژی و رفتار خود را انتخاب نمایند. انتخاب‌های استراتژیک در محیط آزمایشگاهی که در آن مجموعه‌ای از عوامل و متغیرها تحت کنترل باشند اتخاذ نمی‌شود بلکه در محیطی که کشورهای مختلف وابستگی متقابل نسبت به یکدیگر دارند انتخاب و اجرا می‌شوند. برای مثال عواملی همچون مدت زمانی که تهدید عملی می‌شود، توانایی بازیگران مختلف در زمینه شناسایی این تهدید، کنش متقابل تاریخی میان کشورهای مختلف، و سطح متفاوت قدرت کشورها همگی بر رفتار استراتژیک یک کشور تأثیر می‌گذارد. هم‌چنین از آنجائی که تجربه، تاریخ و دانش بازیگران تصمیم‌ساز، آنها را محدود می‌کند، بنابراین آنها نمی‌توانند به‌طور دقیق

پیش‌بینی نمایند سایر کشورها چه رفتاری خواهند داشت. به همین دلیل بسیار دشوار است سیاست خارجی کشوری همواره به‌طور کامل عقلانی باشد و از این‌رو است که اغلب کشورها بجای «نتایج حداکثری»^۱ به‌دنبال «نتایج رضایت‌بخش»^۲ در سیاست خارجی خود هستند.

از بررسی نقطه نظرات نویسندگان مختلف که پیشاپیش به برخی از آنها اشاره شد می‌توان نتیجه گرفت کشورها در برابر تهدید هژمونیک^(۵) در نظام بین‌الملل سه انتخاب استراتژیک پیش رو خواهند داشت: استراتژی موازنه قدرت، استراتژی دنباله‌روی و استراتژی کنارکشیدن^۳. کشوری که به تنهایی و یا با همراهی کشورهای دیگر استراتژی موازنه قدرت را انتخاب می‌نماید، در واقع با تهدید هژمونیک، از طریق جنگ، ائتلاف سیاسی و اتحادهای نظامی مقابله می‌نماید. کشوری که استراتژی دنباله‌روی را بر می‌گزیند اتحادهای سیاسی و نظامی با قدرت هژمون یا بالقوه هژمون برقرار نموده و به اردوگاه آن کشور می‌پیوندد. انتخاب استراتژی کنارکشیدن نیز مستلزم این است که به هیچ‌اوردگاهی ملحق نشده و با اتخاذ بیطرفی تلاش نماید از کشمکش و تقابل میان طرفین دور بماند. راه‌های زیادی برای اتخاذ استراتژی کنارکشیدن می‌توان تصور نمود که از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: دوری از هژمون و متحدین آن و در نتیجه پنهان شدن از تهدیدات، اتخاذ رویکرد انتظار و برآورد شرایط و موقعیت به‌منظور ورود به مناقشه و کشمکش در بهترین فرصت، و یا اتخاذ سیاست انزواگرایی برای قرار گرفتن در حاشیه امن نسبت به تهدیدات و نادیده گرفتن مناقشه بطور کامل. به عبارت دیگر استراتژی کنارکشیدن شامل همه انتخاب‌های دیگر به غیر از موازنه قدرت و دنباله‌روی می‌گردد که از سوی بسیاری از نویسندگان و محققان ارائه شده است.^(۶) با توجه به اینکه از منظر تحلیل سیستمی و برای مرتفع نمودن تهدیدات کوتاه‌مدت، اتخاذ استراتژی موازنه قدرت نسبت به دو استراتژی دنباله‌روی و کنارکشیدن با هزینه‌های بیشتری همراه است بنابراین انتخاب استراتژی‌های دنباله‌روی و

-
1. Maximum Outcomes
 2. Satisfactory Outcomes
 3. Withdrawing



کنارکشیدن بسیار معمول‌تر هستند.

بخش چهارم: عوامل تأثیرگذار بر انتخاب استراتژیک کشورها در نظام آنارشیک بین‌المللی

در این بخش کانون توجه ما این است که چرا کشورها استراتژی‌های مشخصی در سیاست خارجی خود اتخاذ می‌کنند و عوامل و متغیرهای تأثیرگذار بر این تصمیمات کدامند. این عوامل و متغیرها در دو سطح تحلیل و سطح خرد مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف: عوامل و متغیرهای سطح کلان

در سطح تحلیل کلان، دو مؤلفه ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل و قطبیت در نظام بین‌الملل نقش عمده‌ای ایفا می‌نمایند.

۱. ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل

آنارشی در تحلیل والتز از روابط بین‌الملل جایگاهی ثابت و همیشگی دارد. این مفهوم به‌طور اساسی به معنای آن است که نظام بین‌الملل فاقد ساختار اقتدار فراملی است که قادر باشد مقررات و قوانین خود را به اجرا درآورد. اما الکساندر ونت معتقد است آنارشی از جمله عوامل متغیر و نه ثابت است. وی می‌نویسد نظام آنارشیک نه تنها فاقد سازمان مرکزی حکومتی است، بلکه وجود آن برای شکل‌گیری «هویت ساختاری مشترک» یا «فرهنگ ساختاری» کارساز بوده و نقش دارد. هویت‌های ساختاری متفاوت به فرهنگ‌های ساختاری متفاوت و انواع نظام‌های آنارشیک منجر می‌شوند. در نظام هابزی کشورها یکدیگر را به چشم دشمن می‌نگرند و کنش متقابل میان آنها غالباً تضاد، مبارزه و جنگ است. در نظام جان لاک کشورها یکدیگر را به چشم حریف و رقیب می‌بینند و لذا مبارزه و جنگ می‌تواند کنش متقابل میان آنها باشد، ولی معمول و مرسوم نیست. در نظام کانتی کشورها یکدیگر را دوست می‌پندارند و جنگ راه‌حل حل‌وفصل کشمکش‌ها و مناقشات نیست. (Wendt, 2000: 313-383)

این سه مدل نظام آنارشیک بر استراتژی سیاست خارجی یک کشور به‌صورت

ذیل تأثیر می‌گذارد. اول، از آنجائیکه در نظام هابزی کشورها یکدیگر را دشمن می‌پندارند مفهوم و الزامات «معمای زندانی» بر فضای نظام حاکم است. لذا در برابر تهدید هژمونیک، تشکیل ائتلاف موازنه قدرت انتخاب قابل قبولی نیست، زیرا چه هژمون شکست بخورد و چه پیروز شود خیانت و عدم اطمینان میان کشورهای درون اتحاد موازنه قدرت، بسیار محتمل است. دوم، در نظام جان لاکسی تشکیل ائتلاف موازنه قدرت علیه تهدیدات هژمونیک مخاطره و ریسک کمتری دارد، چرا که کشورها یکدیگر را به چشم رقیب می‌بینند و نه دشمن. ولی با توجه به دیدگاه متفاوت هریک نسبت به منشاء تهدید، ابزارهای مؤثر برای مقابله با آن شکل نخواهد گرفت. لذا ائتلاف موازنه قدرت معمولاً با مشکلات اقدام دسته‌جمعی مواجه شده و این ناکارآمدی می‌تواند منجر به شکست در برابر هژمون گردد.^(۲) سوم، در نظام کانتی کشورها به دلیل اینکه یکدیگر را دوست قلمداد می‌کنند همدیگر را تهدید نمی‌کنند و از این رو اجتماع امنی ایجاد کرده که ضرورتی برای رفتارهای موازنه قدرت در دورن این اجتماع دیده نمی‌شود. زمانی که تهدیدی خارجی این اجتماع امن را تهدید نماید کشورهای عضو به صورت دسته‌جمعی استراتژی موازنه قدرت در برابر آن اتخاذ می‌نمایند.

۲. قطبیت در نظام بین‌الملل

براساس گفته والتز، قطبیت نظام با توزیع قدرت میان کشورهای درون آنها تعریف می‌شود و معمول‌ترین پایه محاسبه قطبیت، تعداد و اندازه قدرت‌های بزرگ در یک نظام است (Waltz, 1999: 73) و قطبیت‌های متفاوت بر رفتار استراتژیک هریک از کشورها تأثیر می‌گذارد.

در نظام تک قطبی، قدرت در راس متمرکز شده و سلسله مراتبی از قدرت در زیر هرم فوق قرار دارند. کشورها در مواجهه با چنین قدرت بزرگی به احتمال زیاد استراتژی موازنه قدرت را انتخاب نمی‌کنند، چرا که احتمال موفقیت در آن ناچیز است و امکان عدم همراهی سایر کشورها در آن وجود دارد و لذا هزینه‌های ناشی از انتقام از سوی قدرت هژمون به حدی است که قابل تحمل نمی‌باشد. حتی در صورت توافق تعداد زیادی از کشورها برای اتخاذ استراتژی موازنه قدرت مشکلات

ناشی از اقدام دسته جمعی احتمال عملی شدن آن را کاهش می‌دهد. (Wohlforth, 1999: 13) از سوی دیگر اتخاذ استراتژی دنباله‌روی می‌تواند امتیازات غیرقابل انتظاری از سوی هژمون به ارمغان بیاورد. همچنین اگر کشوری استراتژی کنار کشیدن را انتخاب کند می‌تواند از هرگونه برخورد احتمالی با قدرت هژمون اجتناب نموده و فاصله مطمئنی میان خود و طرفین مناقشه ایجاد نماید. این استراتژی می‌تواند در نهایت به انزوای متبهمی شده که ضمن آن، کشور به بهانه جلوگیری از آلوده شدن از سوی نیرویی هژمونیک و شیطانی، تنها بر روی منافع و نیازهای خود متمرکز می‌گردد و بدین ترتیب ضمن حفظ اعتبار و پرستیژ خود، تصویر موجهی نیز از خود ارائه می‌دهد. (Wohlforth, 1999: 98-118)

در یک نظام دوقطبی، هدف نهایی هریک از دو ابرقدرت رقیب و سیاست خارجی آنها عبارت است از اتخاذ استراتژی موازنه قدرت به نحوی که کشور رقیب نتواند به قدرت هژمونیک دست یابد. هر دو طرف در این جهت نه تنها بر قدرت داخلی بلکه بر کمک دوستان و هم پیمانان خود تکیه می‌کنند. (Waltz, 1999: 73) این شرایط راه را برای کشورهای نظام بین‌الملل جهت اتخاذ استراتژی دنباله‌روی می‌گشاید. در همین حال ارائه مشوق و جذب کشورهای بالقوه از طریق استراتژی دنباله‌روی به اردوگاه خود به نفع هر دو ابرقدرت می‌باشد، چرا که هدف نهایی هر دو طرف پیروزی در مبارزه برای کسب قدرت هژمونیک در نظام بین‌الملل می‌باشد. کشورهای کوچک و متوسط که در مبارزه میان طرفین منافی برای خود نمی‌بینند برای تضمین بقا و استقلال خود احتمالاً به سوی اتخاذ استراتژی کنار کشیدن متمایل می‌شوند. بنابراین در نظام دوقطبی هر سه استراتژی به کار گرفته می‌شود. موازنه قدرت استراتژی از پیش فرض شده هر دو ابرقدرت است و کشورهای دیگر نظام نیز یکی از دو استراتژی دنباله‌روی و یا کنارکشیدن را انتخاب می‌کنند.

در نظام چند قطبی استراتژی‌های دنباله‌روی و کنارکشیدن بسیار معمول‌تر از موازنه قدرت است. در نظام چند قطبی توزیع قدرت نسبتاً برابری میان چند کشور دیده می‌شود و هیچ قدرتی نمی‌تواند در جامه یک هژمون ظاهر شود. اگر کشوری جاه طلبی‌های هژمونیک از خود بروز دهد به راحتی از سوی سایر کشورها شکست می‌خورد. لذا هزینه‌های استراتژی موازنه قدرت بسیار کم است. (Posen, 1984) با این

حال این شرایط به معنای آن نیست که استراتژی موازنه قدرت انتخاب از پیش فرض شده کشورها می‌باشد چرا که عوامل زیادی باعث عدم اتخاذ این استراتژی از سوی اغلب کشورها می‌شود. در نظام چند قطبی تعداد قطب‌های قدرت به حدی زیاد است که خطوط روشن و ثابتی میان متحدین و دشمنان کشیده می‌شود تا هریک از آنها از اتفاقات درون نظام اطمینان داشته و بر آن مسلط باشند، بنابراین، این پتانسیل وجود دارد که هر کشوری مسئولیت و سرزنش ناشی از اتفاقات درون نظام را بر عهده دیگری ببیند (Hopf, 1991: 476) به عبارت دیگر هر کشوری مسئولیت و هزینه‌های ناشی از مقابله با خیزش هژمون را بر عهده دیگری می‌اندازد. (Christensen and Snyder, 1990: 138) در نظام چند قطبی نیز استراتژی موازنه قدرت با مشکلات اقدام دسته‌جمعی که پیشتر سخن آن رفت مواجه است، و در این شرایط کشورها با انگیزه سواری رایگان و به امید اینکه دیگران این کار را خواهند کرد کنار نشسته و از مسئولیت موازنه قدرت شانه خالی می‌کنند. زمانی که هر کشوری چنین ذهنیتی داشته باشد، نتیجه آن خواهد شد که هیچ کشوری و یا تعداد بسیار کمی از کشورها با اتخاذ استراتژی موازنه قدرت در برابر قدرت بالقوه هژمونیک خواهند ایستاد.

ب: عوامل و متغیرهای سطح خرد

۱. میزان (تعادل) قدرت^۱

تعادل قدرت و قطبیت دو مفهوم متفاوت در روابط بین‌الملل هستند. تعادل (میزان) قدرت نشان دهنده تفاوت قدرت میان دو یا چند کشور در زمینه توانایی‌های کلی (به‌ویژه توانایی قدرت نظامی)، اندازه نسبی، و نقاط قوت و ضعف آنها است. وقتی این دو مفهوم را از نظر تأثیرگذاری بر رفتار یک کشور با یکدیگر مقایسه کنیم در می‌یابیم تعادل قدرت، بیشتر و مستقیم‌تر از قطبیت بر روی رفتار استراتژیک یک کشور تأثیر می‌گذارد. دلایل این استنتاج عبارت است از: اول، تفاوت آشکاری در اتخاذ استراتژی میان کشورهای بزرگ و کوچک وجود دارد. از منظر روابط

بین‌الملل، کشورها به لحاظ کارکرد تفاوتی ندارند ولی از نظر توانایی‌ها و قابلیت‌ها تفاوت اساسی با یکدیگر دارند. این تفاوت‌ها در انتخاب استراتژی‌های مختلف از سوی کشورهای مختلف نمایان می‌شود. برای مثال زمانی که کشورها با تهدید هژمونیک مواجه می‌شوند واکنش قدرت‌های بزرگ با کشورهای کوچک بسیار متفاوت است. رابرت روث اشتاین نیز معتقد است استراتژی قدرت‌های بزرگ با قدرت‌های کوچک از جنبه‌های گوناگون تفاوت خواهد داشت: اول اینکه قدرت‌های کوچک نمی‌توانند به تنهایی از موقعیتی تهدیدآمیز خارج شوند و اغلب محتاج کمک خارجی هستند. دوم اینکه از آنجائی که کشورهای کوچک تنها می‌توانند امنیت فضای کوچکی را تأمین نمایند، لذا بایستی در نهایت احتیاط عمل نمایند. بعضی مواقع کشورهای کوچک هیچ انتخابی ندارند جز اینکه استراتژی را انتخاب نمایند که نیازهای کوتاه‌مدت خود را تأمین نمایند حتی اگر این استراتژی امنیت و ثبات بلند مدت آنها را به مخاطره اندازد. (Rothstein, 1968: 24-26) ولی منافع یک قدرت بزرگ تنها به بقا و سرزمین خود محدود نمی‌شود بلکه به امنیت و ثبات کلیت نظام نیز تسری پیدا می‌کند. زمانی که احساس شود تهدیدی هژمونیک کل نظام و یا سایر مناطقی را که برای یک قدرت بزرگ اهمیت دارد به خطر انداخته است، قدرت بزرگ با اتخاذ استراتژی موازنه قدرت به مقابله با آن برخورد خواهد خواست. هم‌چنین قدرت‌های بزرگ اغلب برای حفظ اعتبار و شهرت خود به موازنه قدرت روی می‌آورند.

برای قدرت‌های بزرگ هزینه‌های دنباله‌روی بسیار بیشتر از امتیازات آن خواهد بود زیرا منافع آن احتمالاً با منافع قدرت بالقوه هژمون در تقابل قرار خواهد گرفت. لذا برای آنها دنباله‌روی، استراتژی مطلوبی نیست. ولی اگر این قدرت بزرگ، تجدیدنظر طلب بوده و از نظام کنونی رضایت نداشته باشد صورت مسئله متفاوت خواهد بود. همان‌گونه که شوولر می‌گوید اگر قدرت تجدیدنظر طلب به تنهایی توانایی کافی برای از میان بردن نظم موجود نداشته باشد، می‌تواند با دنباله‌روی از قدرت قوی‌تری که چشم‌انداز یک هژمون را دارد در ایجاد نظام سیاسی جدید در جهان مشارکت داشته باشد و ایتالیا بارها این راه را آزموده است. (Schweller, 1998)

برای کشورهای کوچک هزینه موازنه قدرت بسیار زیاد است. تنها یک غفلت

یا اشتباه در محاسبه می‌تواند به نابودی آنها منجر شود. همچنین کشورهای کوچک منافع محدود و کوچکی دارند که عموماً به سرزمین آنها محصور می‌شود. هرگونه تسری منافع فراتر از حوزه سرزمینی بسیار نادر می‌باشد. از آنجائی که این کشورها به ندرت نگران اعتبار و شهرت خود هستند، استراتژی دنباله‌روی و یا کنارکشیدن معمول‌ترین انتخاب آنها می‌باشد.

دوم، کشور بالقوه هژمونیک و مخالف آن به دلیل ناهمخوانی و تفاوت در قدرت نسبی شان استراتژی‌های متفاوتی اتخاذ می‌کنند. زمانی که سایر عوامل تأثیرگذار بر انتخاب استراتژی، در طرفین مشابه بوده و تفاوت میزان قدرت نیز در میان کشور قدرت بالقوه هژمونیک و مخالف آن ناچیز است، در این صورت انگیزه‌های اتخاذ استراتژی موازنه قدرت افزایش یافته و شایع خواهد شد. اما اگر تفاوت قدرت میان دو طرف زیاد باشد احتمال اتخاذ استراتژی موازنه قدرت بسیار کم است. در این شرایط اتخاذ استراتژی موازنه قدرت به مثابه خودکشی خواهد بود و در نتیجه بسیاری از کشورها یا راه خیانت را پیش می‌گیرند و یا به دنبال سواری رایگان خواهند بود و در این میان کنارکشیدن و دنباله‌روی نیز استراتژی‌های خواهند بود که معمولاً انتخاب می‌شوند. (Schweller, 1994)

۲. ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک مفهومی است که به جایگاه جغرافیایی و شرایط پیرامون بقا یک کشور اشاره دارد. ژئوپلیتیک در اصل از طریق برآورد میزان ثمربخشی توانایی‌های اعمال قدرت بر رفتار استراتژیک یک کشور تأثیر می‌گذارد. (O'Sullivan, 1991: 11-2, 70-73) کنث بولدینگ بر این نظر است که در فرآیند انتقال قدرت، فاصله نسبت معکوسی با میزان اعمال قدرت دارد. برای مثال هرچه فاصله اعمال قدرت بیشتر باشد هزینه آن بیشتر بوده و قدرت واقعی کمتری نیز به هدف فرستاده می‌شود. برعکس هرچه هدف اعمال قدرت نزدیک‌تر باشد هزینه آن کمتر و تأثیر آن بیشتر خواهد بود. (Boulding, 1962) بنابراین هر کشوری به شدت نسبت به افزایش قدرت کشور همسایه حساس بوده و از نزدیک تغییرات قدرت آن را دنبال می‌نماید درحالی که نسبت به تغییرات قدرت کشورهای دورتر حساسیت کمتری دارد. البته کشورهای همسایه



به دلیل مجاورت با یکدیگر احتمالاً نیازها و منافع مشابه‌ای دارند که امکان همکاری میان آنها را افزایش می‌دهد، اما از سوی دیگر احتمال برخورد نظامی میان آنها را نیز بالا می‌برد. بنابراین، این موضوع می‌تواند منجر به اتخاذ استراتژی موازنه قدرت علیه همسایگان قدرتمند شده و از اعمال این استراتژی علیه کشورهای قوی‌تر در نظام بین‌الملل چشم‌پوشی گردد.

زمانی که سایر عوامل مشابه باشند، ژئوپلیتیک بر رفتار استراتژیک هر کشوری به صورت‌های ذیل تأثیر می‌گذارد: وقتی که کشوری از برخوردها و کشمکش‌های هژمونیک دور بوده و یا از موقعیت جغرافیایی منحصر به فردی برخوردار باشد (همچون محصور شدن توسط اقیانوس‌ها یا کوهستان‌ها) ضریب دفاعی آن کشور بالاتر رفته و اعمال قدرت علیه آن با هزینه‌های بسیار زیادی همراه خواهد بود. در نتیجه این کشور بیشتر متمایل به اتخاذ استراتژی کنارکشیدن و مشاهده حوادث از دور خواهد شد. معمول‌ترین استراتژی برای یک قدرت بزرگ در برابر تهدید از سوی کشورهای همسایه استراتژی موازنه قدرت می‌باشد هر چند که مخاطرات ناشی از آن بسیار زیاد باشد. ولی کشورهای کوچک تنها در صورت دریافت کمک از سوی کشورهای خارجی به موازنه قدرت روی می‌آورند.

۳. دیدگاه تصمیم‌سازان و ادراک آنها از شرایط

در این بخش به تحلیل دیدگاه تصمیم‌سازان کشورها و ادراک آنها از شرایط و موقعیت کشورشان می‌پردازیم. ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل، قطبیت، میزان قدرت و ژئوپلیتیک به عنوان چهار مؤلفه تأثیرگذار بر رفتار یک کشور که پیش از این، بدان‌ها پرداختیم پیش از تأثیرگذاری بر رفتار یک کشور همگی بایستی از فیلتر ادراک تصمیم‌سازان کشور بگذرند. ادراک در هر زمانی می‌تواند دریافت و برداشت درستی از وقایع و موضوعات مشخص باشد ولی اغلب آگاهی ناقص یا اشتباهی است که رابرت جرویس از آن با عنوان «ادراک اشتباه»^۱ یاد می‌کند. وی می‌گوید مهم نیست که ادراک درست یا نادرست باشد چون زمانی که ایجاد شد بر رفتار استراتژیک یک کشور تأثیر طولانی خواهد گذاشت. وقتی که شخصی تصویری از

دیگران در ذهن خود می‌پروراند - به‌ویژه زمانی که این تصویر خصمانه باشد - اطلاعات مبهم و ناهمگونی با این تصویر همانند خواهد شد و لذا اگر تصور شود کشوری دشمن است، نگاه سایرین به آن کشور به‌عنوان بی‌طرف یا دوست نادیده گرفته شده، تحریف شده و یا به‌عنوان دغل‌بازی و دورویی تلقی می‌شود. (Jervis, 1976: 68) جرویس این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که ریشه بسیاری از کشمکش‌های مهم در زمینه سیاست در برداشتهای متفاوت نهفته است. (Jervis, 1976: 31) همچنین توماس کریستنسن در تحلیل خود از شرایط سیاسی و اتحادهای اروپا در سال‌های ۱۸۶۵ تا ۱۹۴۰ میلادی می‌نویسد ادارک تصمیم‌سازان تأثیر فوق‌العاده‌ای بر سیاست خارجی آتی یک کشور می‌گذارد. اگر رهبران از توزیع توانایی‌ها برداشت درستی نداشته باشند، ممکن است در زمان حیاتی در یک برخورد و کشمکش کنار بایستند، واکنش تندی نسبت به تهدیدات نه چندان مهم داشته باشند و یا حتی در کمک به یکی از طرفین جنگ دچار اشتباه شوند. اگر رهبران، کشورهای قوی‌تر را به‌جای کشورهای ضعیف‌تر بگیرند ممکن است به طرف قدرتمندتر ملحق شده و در نتیجه بطور ناخودآگاه استراتژی دنباله‌روی را به‌جای موازنه قدرت دنبال نمایند. (Christensen, 1997: 68) در دوره جنگ سرد سیاست خارجی امریکا به‌شدت متأثر از موضع ذاتاً مغرضانه علیه کمونیسم و ترس از اثر دومینویی بود و این مسئله منجر به شکل‌گیری بحران‌ها و برخوردهای بسیاری شد که قابل اجتناب بود.

زمانی که سایر شرایط و عوامل مشابه باشد، اگر تصور از نیروی بالقوه هژمونیک تصویری کاملاً تهاجمی باشد، در این صورت اتخاذ استراتژی موازنه قدرت بسیار محتمل خواهد بود چون دادن امتیاز به کشورهایی که اشتباهی سیری‌ناپذیری دارند منجر به تقاضاهای بیشتر و طمع می‌گردد و تا زمانی که با آن به مقابله نپردازند این طمع از میان نخواهد رفت. از سوی دیگر اگر تصور تصمیم‌سازان از کشور بالقوه هژمون تصویری خوب بوده و یا حداقل خصمانه نباشد، استراتژی کنارکشیدن یا حتی دنباله‌روی محتمل‌ترین استراتژی خواهد بود. چون با عدم مقابله با هژمون نوظهور کشورها می‌توانند از دشمنی با آن اجتناب ورزیده و زمینه برخوردهای متعاقب آن را از میان ببرند. همچنین از این طریق می‌توان نسبت به شرایط در حال تحول واکنش مقتضی نشان داده و امتیازات غیر منتظره احتمالی را درو نمایند.

جمع‌بندی

براساس نظریه موازنه قدرت والتز تا زمانی که نظام بین‌المللی در وضعیت آنارشی باقی بماند، موازنه قدرت همواره وجود خواهد داشت و کشورها استراتژی موازنه قدرت را بیش از استراتژی دنباله‌روی انتخاب خواهند کرد. اما همان‌گونه که محققان زیادی نیز استدلال کرده‌اند و نیز بررسی تاریخی نشان می‌دهد استراتژی موازنه قدرت ضرورتاً در همه شرایط و موقعیت‌ها ظاهر نخواهد شد و موازنه قدرت استراتژی از پیش فرض شده و یا تنها انتخاب کشورها برای مقابله با تهدید هژمونیک نیست.

در این نوشتار پنج مؤلفه اساسی شامل آنارشی، قطبیت، تعادل قدرت، موقعیت ژئوپلیتیک و ادراک رهبران که رفتار استراتژیک یک کشور را متأثر می‌سازد مورد بررسی قرار گرفت و تأثیر آنها بر انتخاب کشورها بررسی شد. تأثیر این مؤلفه‌ها به نحوی است که نتیجه آن متفاوت از نظریه موازنه قدرت والتز می‌باشد و کشورها بیشتر تمایل دارند رفتار استراتژیک غیرتوازنی دنبال نموده و بدین ترتیب به بی‌ثباتی موازنه قدرت در نظام بیشتر دامن می‌زنند. اگر بخواهیم این نقطه نظرات را بطور خلاصه بیان کنیم به صورت ذیل جمع‌بندی می‌گردند:

■ هر کشوری در مواجهه با تهدید هژمونیک سه استراتژی موازنه قدرت، دنباله‌روی و یا کنارکشیدن در پیش خواهد داشت.

■ واکنش در مواجهه با تهدیدات هژمونیک معمولاً براساس عقلانیت محدود می‌باشد. پس از بررسی پنج متغیری که به صورت مجزا و یا در کنار هم بر رفتار استراتژیک یک کشور تأثیر می‌گذارد، بنظر می‌رسد برعکس نظر والتز، استراتژی موازنه قدرت معمول‌ترین استراتژی و یا استراتژی از پیش فرض شده اغلب کشورها در مواجهه با تهدید هژمونیک نیست. برخی از کشورها استراتژی موازنه قدرت را انتخاب می‌کنند ولی استراتژی‌های دنباله‌روی و کنارکشیدن معمول‌ترین و شایع‌ترین استراتژی‌های اتخاذ شده می‌باشد.

■ در نظامهای آنارشیک مختلف، دلایل و استدلال‌های متفاوتی برای رفتار کشورها دیده می‌شود. در نظام هابزی «معمای زندانی» باعث می‌شود اتخاذ استراتژی موازنه قدرت بسیار دشوار و دور از انتظار باشد و لذا دنباله‌روی و کنار

کشیدن استراتژی‌های شایع و معمول خواهند بود. در نظام جان لاکي موازنه قدرت با مشکلات اقدام دسته جمعی مواجه بوده درحالی که دو استراتژی دیگر یعنی دنباله‌روی و کنار کشیدن بسیار معمول‌تر است. این که موازنه قدرت در برابر تهدید هژمونیک در این نظام با موفقیت همراه خواهد بود یا نه، بستگی به توانایی حل مشکلات ناشی از اقدام دسته‌جمعی دارد. در نظام کانتی تهدید از منابع خارجی نشات می‌گیرد تا داخلی و زمانی که کشورها با چنین تهدیدات خارجی روبه‌رو می‌شوند به یکدیگر می‌پیوندند و در برابر این تهدیدات دست به موازنه می‌زنند.

■ در شرایط قطبیت مشابه کشورهایی که قدرت نسبتاً برابری دارند برای کنترل جاه‌طلبی‌های هژمونیک یکدیگر، استراتژی موازنه قدرت را اتخاذ می‌کنند درحالی که کشورهایی که اختلاف سطح قدرت دارند و نیز کشورهای ضعیف که از حمایت یک قدرت خارجی بی‌بهره‌اند بیشتر به اتخاذ استراتژی دنباله‌روی تمایل دارند.

■ کشورهای که موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای دارند همچون کشورهای جزیره‌ای که پیرامون آنها را اقیانوس‌های بزرگ فراگرفته، یا کشورهایی که در میان کوهستان‌های بلند محصور هستند و یا آنهایی که از منطقه مورد کشمکش و برخورد دور هستند می‌توانند برای مدت زمان مشخصی استراتژی کنار کشیدن را انتخاب کنند. در واقع این برتری جغرافیایی این کشورهاست که آنها را قادر می‌سازد این استراتژی را انتخاب کنند و نه بزرگی یا کوچکی قدرت آنها.

■ اگر تصویری که از هژمون بالقوه ادراک می‌شود مطلوب باشد، احتمال اتخاذ استراتژی موازنه قدرت در مقابل آن از سوی سایر کشورها بسیار کاهش یافته و استراتژی‌های دنباله‌روی و کنار کشیدن شایع‌تر و متداول‌تر خواهد بود. در مقابل اگر تصویری که از هژمون بالقوه ادراک می‌شود تهاجمی باشد در این صورت احتمال اتخاذ استراتژی موازنه قدرت فوق‌العاده افزایش خواهد یافت. *





یادداشت‌ها

۱. براساس تعریفی که در فرهنگ روابط بین‌الملل از هژمون ارائه شده هژمون در روابط بین‌الملل به کشوری اطلاق می‌شود که از برتری قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای نسبت به سایر کشورها برخوردار بوده به نحوی که می‌تواند سایر کشورها و یا منطقه مورد اطلاق را تحت کنترل و انقیاد خود درآورد. در این زمینه مراجعه کنید به: Jack C. Plano and Roy Olton, *The International Relations Dictionary*, 4th Edition (Western Michigan University, 1988), p: 243.
۲. شایان توجه است استراتژی دنباله روی (Bandwagoning) در این نوشتار عبارت است از مرتفع نمودن نگرانیهای اساسی امنیتی از طریق پناه بردن به یک کشور قویتر و حتی کشور تهدیدکننده. این تعریف از منبع ذیل گرفته شده است: Chong Ja Ian, "Revisiting Responses To Power Preponderance: Going Beyond The Balancing-Bandwagoning Dichotomy," *Institute of Defence and Strategic Studies*, Singapore, November 2003, p. 5.
۳. Hiding، پل شرودر این استراتژی را چنین تعریف می‌کند: استراتژی پنهان عبارت است از نادیده پنداشتن تهدید، اعلام بیطرفی و یا صرفاً انزواگرایی.
۴. Transcending، تعریف پل شرودر از استراتژی پافرا گذاشتن عبارت است از حل و فصل مشکل و جلوگیری از بروز مجدد آن از طریق توافقات بین‌المللی براساس هنجارها و مقررات، و تنظیم و تعدیل موضوعات ویژه.
۵. منظور از تهدید هژمونیک در این نوشتار تهدیدی است که یک قدرت هژمونیک و یا بالقوه هژمونیک نسبت به کل نظام وارد می‌کند و شامل تهدید یک جانبه یک کشور علیه کشور دیگر نمی‌شود.
۶. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: Randal L. Schweller, *Deadly Imbalances: Tripolarity and Hitler's Strategy of World Conquest* (New York, NY: Columbia University Press, 1998), Chapter 3 ; John J. Mearsheimer, *The Tragedy of Great Power Politics* (New York, NY: W. W. Norton & Company, 2001), Chapter 5.
۷. در زمینه مشکلات اقدام دسته جمعی و اثرات آن بر رفتار موازنه قدرت مراجعه کنید به: Wei Zongyou, "Balancing Hegemonic Threats: Collective-Action Problems," *International Review*, No. 4 (2003), pp. 21-27.



منابع

الف - فارسی

نقیب‌زاده، احمد. ۱۳۸۵. *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل*، تهران: قومس.

ب - لاتین

- Boulding, Kenneth N. 1962. *Conflict and Defense: A General Theory*, New York: NY: Harper and Brithers.
- Christensen, Thomas J. 1997. "Perceptions and Alliances in Europe, 1845-1940," *International Organization*, Vol. 51, No. 1.
- Christensen, Thomas J. and Jack L. Snyder. 1990. "Chain Gangs and Passed Bucks: Predicting Alliance Patterns in Multipolarity," *International Organization*, Vol. 44, No. 2, Spring.
- Hopf, Ted. 1991. "Polarity, the Offense-Defense Balance, and War," *American Political Science Review*, Vol. 85, No. 2.
- Ian, Chong Ja. 2003. "Revisiting Responses to Power Preponderance: Going Beyond the Balancing-Bandwagoning Dichotomy," *Institute of Defense and Strategic Studies*, Singapore, November.
- Jervis, Robert. 1976. *Perception and Misperception in International Politics*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Mouritzen, Hans. 1997. "Kenneth Waltz: A Critical Rationalist between International Politics and Foreign Policy," in: Iver B. Neumann and Ole Waever. (eds.) *The Future of International Relations: Matters in Making?*, New York: NY: Routledge.
- O'Sullivan, Patrick. 1991. *Geopolitics*. China: Beijing.
- Plano, Jack C. and Roy Olton. 1988. *The International Relations Dictionary*, 4th Edition, Western Michigan University.
- Posen, Barry R. 2004. "ESDP and the Structure of World Power," *The*

- International Spectator*, Vol. 34, No. 1.
- Posen, Barry. 1984. *The Sources of Military Doctrine*, New York: NY: Cornell University Press.
- Rothstein, Robert L. 1968. *Alliances and Small Powers*, New York: NY: Columbia University Press.
- Schroeder, Paul. 1994. "Historical Reality vs. Neo-Realist Theory," *International Security*, Vol. 19, No. 1.
- Schweller, Randal L. 1994. "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back in," *International Security*, Vol. 19, No. 1.
- Schweller, Randal L. 1998. *Deadly Imbalances: Tripolarity and Hitler's Strategy of World Conquest*, New York: NY: Columbia University Press.
- Schweller, Randall L. 1997. "New Realist Research on Alliances: Refining, Not Refuting, Waltz's Balancing Proposition," *American Political Science Review*, Vol. 91, No. 4.
- Walt, Stephen M. 1987. *The Origins of Alliance*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth N. 1997. "Evaluating Theories," *American Political Science Review*, Vol. 91, No. 4.
- Waltz, Kenneth N. 1979. *Theory of International Politics*, New York: McGraw-Hill Publishing Company.
- Wendt, Alexander. 2000. *Social Theory of International Politics*, Shanghai, China: Shanghai Renmin Chubanshe.
- Wohlforth, William C. 1999. "Stability of a Unipolar World," *International Security*, Vol. 45, No. 1, Summer.
- Zongyou, Wei. 2006. "Annexation Wars during the Warring States Period," *Chinese Journal of International Politics*, Vol. 1.
- Zongyou, Wei. 2003. "Balancing Hegemonic Threats: Collective-Action Problems," *International Review*, No. 4.

